

دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

شیعه مذهب خاموش
(نگاهی به روند شکل گیری تشیع صفوی در ایران)

سعیده زادقناد

کارنوشت دانشجویی برای درس مبانی تاریخ اجتماعی ایران
موضوع: رابطه حکومت صفوی و روحانیت شیعه
زیر نظر دکتر محمدرضا جوادی یگانه
دی ۱۳۸۴

بدون شک هر عبارت بیش از آنکه ترکیبی از چند واژه معمولی باشد، وامدار تاریخی است که بخش از بار آن را به دوش می کشد، همان تاریخی که اگر از آن سلب شود، محتوایش را از معنی تهی می سازد. " تشیع صفوی " از جمله عباراتی است که هرچند از میان ادبیات روشنفکری ما سر بر آورده، ولی در پی سبقه تاریخی اش، انعکاس دهنده دغدغه هایی است که سعی در تعریف هویت ملی ما دارند، هویتی که هر بار از عهد باستان تا کنون با تعریفی جدید از دین و مذهب روبرو بوده، زمانی خود را با آیین زردشت و مانی و مزدک تعریف می کند و زمانی دیگر در بستر تمدن اسلامی آرام می گیرد و چون آن زمان فرا می رسد که در حصار تمدنی که اضمحلال آن را شاهد است نمی گنجد " تشیع " را شاهد به نشانه بدعت و یا نگاهی برتر به دین از جان و دل می پذیرد و در لفاف تقیه چنان آن را حفظ می کند که ایمان خانگی اش می شود. مذهبی که چون آتش زیر خاکستر هر بار در قالب نهضتی آزادی بخش شعله ور شده به سرمای انحرافی تاریخی خاموش گردیده، انحرافی که عرق مذهبی شیعیان را دست مایه جاه طلبی های خود قرار می دهد و تشیعی را به خورد شیعه می دهد که هرگز قادر نیست تا خاطره از یاد رفته آنچه که او به تشیع می شناسد را زنده کند. حال آنکه تشیع صفوی نه تنها انحرافی تازه است که در سیر مذهبی این ملت رخ می دهد، بلکه ایدئولوژی انقلابی نیز هست که با تحمیل یک مکتب خود ساخته منطق شمشیر را برای پذیرش مذهب شمشیر حاکم می سازد.

اهمیت موضوع:

صفویه بعنوان یکی از دوره های تاریخی ایران، نقش بسزایی در تحولات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و بویژه مذهبی ایران داشته. " مذهب شیعه " به عنوان یکی از منابع ایدئولوژیکی مشروعیت بخش سلسله صفوی محسوب می شود، مذهبی که از صدر اسلام تا آن زمان هرگز به صورت مذهب رسمی یک کشور در نیامده بود. بدین ترتیب پرداختن به عواملی که شیعه را در شکلی جدید و با مقاصد خاص برای صفویه قابل بهره برداری می سازد، حائز اهمیت است.

روند تحقیق:

این تحقیق در نظر دارد تا در بدو امر فضای کلی ایدئولوژیهای حاکم بر ایران قبل از صفویه را معرفی نماید، سپس مسئله مذهب را به عنوان یکی از منابع مشروعیت صفوی بشکافد، اهداف شاه اسماعیل را از رسمی کردن مذهب رسمی در ایران برشمارد و در نهایت از فواید و نیز سوءاثرات چنین اقدامی یاد نماید.

فضای ایدئولوژیکی ایران قبل از صفویه:

در دوره صفوی، نه فقط یک دگرگونی در سطح نهاد سیاسی پدید آمد بلکه حکومتی نیز در ایران مستقر شد که بر خلاف حکومت های سابق، می توان آنرا ایرانی نامید، هرچند که عناصر تشکیل دهنده اولیه آن ترکان قزلباش بودند. علاوه بر آن این دولت یک دولت مرکزی فراگیر و پایدار بود. یک دولت مبتنی بر دین و البته شیعه و یک دولت دینی. البته هیچگاه در تاریخ گذشته ایران نسبت تباین یا تضاد میان دین و دولت برقرار نبوده است. همیشه میان سیاست و مذهب نسبت مستقیم و معناداری وجود داشته، اما در دوره صفویه، ما با یک دولت دینی و شیعی روبرو هستیم و نکته در خور اعتنا آن است که جامعه ایران در این دوره شاهد تاسیس یک دولت شیعی و یک جامعه شیعی هم می شود. دولت و جامعه شیعی طبعاً به همراه خود نهاد دینی خاص خویش رامی سازد. نهاد دینی در حد فاصل میان دولت دینی و شیعی با جامعه دینی و شیعی ساخته می شود و فرآیند تحول آن را بایستی از یک سو در کنش همین نهاد با دولت صفویه و از سوی دیگر با جامعه ایرانی جستجو کرد. (آقاجری، ۱۳۷۸، ص ۸)

حکومت صفوی محصول یک رشته جنبشهای گوناگونی است که در ایران سده های هشتم و نهم هجری در جریان بود. شناخت این جنبش ها و ویژگی های عام و مشترک آنها مثل ایدئولوژی ترکیبی شیعی - صوفی این جنبش ها، باطن گرایی و ایده های غایی و برابری طلبی، مهدوی گرایی (messianism) و هزاره گرایی (millenarianism)، برای درک و فهم ماهیت دولت صفوی به ویژه در نخستین مرحله آن حائز اهمیت است. البته در تمام این جنبش ها این ویژگی ها از حیث میزان رادیکالیسم سیاسی و هم به لحاظ رادیکالیسم اعتقادی ایدئولوژی های متفاوتی دارند. از سویی دیگر در نتیجه تغییر بافت نیروی اجتماعی و تحولی که در ساخت پیروان فرقه ها به وجود می آید در نقاط گوناگون ایران شاهد نوعی تناسب میان ساخت اجتماعی با نوع ایدئولوژی افراد هستیم، چنانچه به طبع شرایط اجتماعی نواحی شرقی ایران غالباً ایدئولوژی ها میانه رو بوده و برعکس در نواحی غربی بر اساس نوع زندگی (قبیله ای و عشایری) شاهد ایدئولوژی های افراطی هستیم. (آقاجری، ۱۳۷۸، ص ۱۱) به طور کلی اگر بخواهیم ویژگی مشترک و برجسته این جنبش ها و ایدئولوژی ها را ذکر کنیم، ویژگی هزاره گرایی است. چه این جنبش ها عموماً دارای ایدئولوژی "میلناریانیستی" هستند و اعتقاد به تحول میله ای یا هزاره ای تاریخ از یک سو و از سوی دیگر ویژگی ایدئولوژیکی موعود گرایی دارند موعود گرایی یا مسیانسیسم دارای یک گونه اقتدار و نوع رهبری خاصی است. همان که در سنخ شناسی "اقتدار وبری" نامش را اقتدار کاریزماتیک یا فرهنگدانه می گذارند. ما این اقتدار کاریزماتیک و فرهنگدانه را در تمامی این جنبش ها شاهدیم و طبیعی است که در جنبش صفویان و از زمانی که یک فرقه سنی میانه رو به یک فرقه شیعی غالی تبدیل می شود وجود داشته باشد. یعنی این ویژگی حلقه اتصال سنی گری صفوی به شیعی گری صفوی بوده است و اصولاً یکی از مسایل مورد بحث محققان دوره صفویه این است که چگونه می شود که ناگهان شیخ صفی شافعی و میانه رو و طرفدار اهل شریعت، به مرشد و مراد فرقه ای شیعی و رادیکال تبدیل می شود و فرآیند تحول فرقه صفوی در آذربایجان و اردبیل ناگهان از جنید و حیدر و اسماعیل سر در می آورد. این پرسش با مفهوم اقتدار الگویی کاریزمایی و فرهنگدانه ای که نسبت به اسماعیل وجود داشته پاسخ داده می شود. به همین دلیل است که مریدان ذوب در مرشد کامل هستند و در رفتارشان با شاه اسماعیل، صرفاً بر مبنای اعتقاد عمل می کنند. (آقاجری، ۱۳۷۸، ص ۱۵)

بنابراین در تاسیس حکومت صفوی علاوه بر شناخت ویژگی ایدئولوژی های حاکم بر جامعه نیازمند درک مبانی مشروعیت این خاندان نیز هستیم. مبانی که در سه عنصر ۱- مذهب شیعه ۲- فره ایزدی و ۳- ایرانیت قابل بررسی هستند.

تشیع اثنی عشری شالوده یکی از پایه های قدرت رهبران صفویه بود، یعنی ادعای آنها مبنی بر اینکه نماینده امام دوازدهم مهدی (ع) (اگر نه خود امام) هستند. (سیوری، ۱۳۷۴، ص ۲۴) صفویه سنت دیرینه ای که شاه را پدر مردم و موجودی مقدس (با فره ایزدی) می دانند، استفاده کردند اما خود نیز تلقی جدید و پیچیده ای از مبانی گوناگون (و مقدم بر همه، دینی) اقتدار، خاصه در زمان حکومت شاه اسماعیل، بنیانگذار سلسله صفوی به وجود آوردند. شاه اسماعیل در اشعاری که می سرود خود را علی، مهدی، امام غایب، یا گاه حتی خدا! یا وابسته به اینان می دانست و بدین وسیله در میان پیروان خویش از قبایلی که وی را به قدرت رسانیدند فره و جاذبه زیادی کسب کرد. اما از زمان سلطنت شاه طهماسب به بعد ادعای افراطی مهدویت کنار نهاده شد. منتهی صفویه باز هم از سه منبع اساسی مشروعیت بهره می گرفت، به عنوان نمایندگان مهدی امام غایب، خود را از اعقاب امام موسی کاظم امام هفتم شیعیان می دانستند و بنا براین مدعی بودند از نوعی عصمت برخوردارند. (فوران، ۱۳۸۴، ص ۷) کیش علی (ع) حداقل از قرن سیزدهم میلادی، وابستگی نزدیکی با پیشرفت تصوف ایران یا باطنی گری اسلامی یافته بود و مقام مرشد کامل دومین پایه قدرت رهبران صفویه بود. (سیوری، ۱۳۷۴، ص ۲۴) صفویان در رده صوفی ها، خود را مرشد و راهبر معنوی تلقی می کردند و بدین وسیله اطاعت مطلق پیروان را می خواستند (این اطاعت به خصوص از پیروان صفویه در میان قبائل خواسته می شد) (فوران، ۱۳۸۴، ص ۷۹) سرانجام با اظهار این مطلب که حسین (ع)، با دختر "یزد گرد سوم" آخرین پادشاه ساسانی ازدواج کرده است، شیعیان خاندان علی (ع) با میراث کهن سلطنت در ایران و حق الهی شاهان ایران که منشاء آن "فره ایزدی" آنان بود، پیوند داده بودند. این سومین پایه قدرت شاهان صفوی بود اما به جرات می توان گفت که تشیع اثنی عشری، مهمترین عامل در تبلیغات مذهبی و ایدئولوژی سیاسی صفویه بود. (سیوری، ۱۳۷۴، ص ۲۴) علیرغم دو قرن تبلیغات صفویه، ترویج تشیع بعنوان مذهب رسمی کشور خطرناک بود و بعضی از مشاوران اسماعیل (موسس سلسله صفویه) از واکنش حاصل از این کار نگران بودند. آشکار است که برقراری تشیع در کشوری که حداقل به طور رسمی قسمت اعظم جمعیت آن سنی بودند، بدون بروز مخالفت یا بدون تعقیب و آزار کسانی که از قبول آن خودداری می ورزیدند، مسیر نبود. مجازات نافرمانی تا حد مرگ می رسید و تهدید به کاربرد زور از ابتدا اعمال می شد. در مورد مردم عادی، وجود این تهدیدات برای تغییر مذهب کافی بود اما علما سرسخت تر بودند. برخی از آنها کشته شدند و عده بیشتری به مناطق سنی نشین گریختند. (سیوری، ۱۳۷۴، ص ۲۶)

اما این عمل اسماعیل چه سودی داشت؟

نخست اینکه توان یک ایدئولوژی مذهبی پویا را به خدمت دولت جدید در می آورد و به این ترتیب به دولت این قدرت را می داد تا بر مشکلات اولیه غلبه کند و نیز قدرت پیش بردن کشور را از درون بحران های جدی که حکومت صفوی بعد از مرگ شاه اسماعیل در ۱۵۲۴ میلادی با آن روبرو شد، فراهم می آورد. دوم اینکه این عمل تمایز آشکاری بین دولت صفویه و امپراتوری عثمانی که قدرت عمده جهان اسلام در قرن شانزدهم بود، به وجود آورد و به این ترتیب به دولت صفوی هویت ارضی و سیاسی داد. البته می توان استدلال کرد که تاسیس یک دولت "رزمنده شیعی" در مجاورت مرزهای عثمانی عملی تحریک آمیز بود و بروز برخورد را که مخالف منافع ایران بود، اجتناب ناپذیر می کرد. اما خواه انقلاب صفوی موفق شده بود یا شکست خورده بود، ایران طی قرن پانزدهم میلادی / ۹ هجری احتمالاً

مورد طمع امپراتوری عثمانی که آخرین حد گسترش ارضی خود بود، واقع می شد. پیروزی انقلاب حداقل این بخت را نصیب دولت صفویه کرد که در برابر مهیب ترین ماشین جنگی که در جهان اسلام دیده شده است، تاب آورد. خلاصه اینکه برقراری تشیع اثنی عشری بعنوان مذهب رسمی کشور توسط صفویه موجب ایجاد آگاهی بیشتری نسبت به هویت ملی و بدین طریق ایجاد دولت متمرکزتر و قویتر شد (سیوری، ۱۳۷۴، ص ۲۸)

آیا استقلال سیاسی مستلزم استقلال مذهبی است؟

شاه اسماعیل دو کار برجسته تاریخی انجام داد که از زمان او تا کنون پایدار مانده اند و هر دو از قدرت اجتماعی شایانی برخوردارند. او مذهب شیعه "دوازده امامی" را مذهب رسمی کشور اعلام کرد و با برانداختن وضع ملوک الطوائفی و از میان بردن حاکمان محلی، سرزمین ایران گذشته را به هم ملحق ساخت و استقلال سیاسی ایران را تأمین نمود. ایرانی از زمان او، پس از ۸۵۰ سال دارای هویت ایرانی گردید و مذهب او نیز، شیعه شد. برخی معتقدند در شرایط آغاز قرن دهم هجری (۱۶ میلادی) اعلام مذهب شیعه اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی موجب استقلال مذهبی ایران در دنیای سنی گرای اسلام گردید و استقلال سیاسی ایران را تأمین کرد. (پارسا دوست، ۱۳۷۵، ص ۳۱۵)

چالز گری که سفرنامه های ونیزیان را از ایتالیایی به انگلیسی ترجمه کرده است، در مقدمه آن درباره قیام شاه اسماعیل، پس از تأکید بر زنده شدن "شاهنشاهی ایران در میان دودمان ایرانی" می نویسد با قیام شاه اسماعیل "دین و آیین مردم ایران به کلی دگرگون شد و این امر موجب گردید که فاصله میان ایرانیان و دشمنانی که آنان را احاطه کرده بودند بیشتر شود و مفهوم ملیت ایجاد گردد. (گری، ۱۳۶۸، ص ۱۴۵) لکهارت در کتاب "انقراض صفویه" اظهار می دارد: "شاه اسماعیل موفق شد ایرانیان را به مذهب تشیع درآورد و نفوذ خود را در ایران گسترش دهد. به این ترتیب وحدت مذهبی باعث وحدت ملی گردید." (لکهارت، ۱۳۴۴ ص ۱۹۰) کاظم زاده ایرانشهر نیز در کتاب "تشکیل دولت ملی در ایران" تأکید می کند: "خاندان معظم صفوی حق بزرگی بر گردن ایرانیان دارند زیرا به وسیله تحکیم اساس تشیع و رسمی کردن و رواج دادن مذهب شیعه ارکان استقلال ملی را محکم ساخته و سد محکمی درپیش استیلاي عثمانیان کشیدند، یقین باید کرد که اگر صفویه، بیرق تشیع را بلند نکرده بود و تمام افراد ملت را زیر آن گرد نیاورده بود امروز ایران دارای استقلال سیاسی نبود." (کاظم زاده ایرانشهر، ۱۳۴۳، ص ۵)

دکتر "پارسا دوست" در کتاب "شاه اسماعیل اول" نیز با محور قرار دادن هدف شاه اسماعیل را از اعلام مذهب شیعه در ایران ایجاد هویتی ملی در برابر دولت عثمانی ذکر می کند. از دید وی این نظر که شاه اسماعیل مذهب شیعه را بدان منظور اعلام کرد تا برابر هجوم دولتهای سنی پایداری کند و از استقلال سیاسی ایران دفاع نماید جای تأمل دارد. شاه اسماعیل نوجوان در سن ۱۵ سالگی سرشار از شور مذهبی و مصمم به ترویج مذهب شیعه بود. او خود را دارای رسالت برای از بین بردن سنیان و حکومتهای آنان و برقراری مذهب شیعه در قلمروی آنان می دانست. به همین جهت شاه اسماعیل در آغاز پادشاهی به تهاجم و به دست آوردن اراضی بیشتری از حاکمان سنی می اندیشید و نه به دفاع در برابر آنان. شاه اسماعیل در جنگ چالدران در ۹۲۰ هـ - ۱۳ سال پس از تاجگذاری، در تمام جنگها پیوسته مهاجم بوده است. بدیهی است پیروی شاه اسماعیل از پدر در ایجاد دشمنی کینه توزانه بین شیعه و سنی، موجب گردید که قزلباشان و هواداران، علاوه بر ایمان عمیق نسبت به او درپیکار با سنیان، چه آن زمان که مهاجم و یا در هنگام جنگ چالدران مدافع بودند با شجاعت و سرسختی به نبرد پردازند و برای پیروزی بر سنیان همه توان خود را بکارگیرند در مورد هجوم دولتهای سنی، توجه عمومی به دولت عثمانی و ادعای خلافت آن بر مسلمانان و همچنین به دولت ازبکان در شرق است. سلطان سلیم در ۹۲۲ هـ. پس از فتح مکه و مدینه، ۱۷ سال پس از اعلام مذهب شیعه از طرف شاه اسماعیل، خود را رسماً خلیفه مسلمانان خواند. هنگام تاجگذاری

شاه اسماعیل در تبریز، سلطان بایزید دوم، پادشاه صلح طلب و بی‌علاقه به جنگ، بر عثمانی حکومت می‌کرد. او بر خلاف پسرش سلطان سلیم، مدعی خلافت بر عموم مسلمانان و خواستار تابعیت آنان از خود نبود. او گرچه به علت معتقدات دینی، شیعه را "رفض" و شیعیان را رافضی و مرتد می‌دانست ولی، همچنان که گفته شد، تنها به تحریک امیران آق‌قویونلو علیه شاه اسماعیل اکتفا کرد و خود نه تنها به جنگ با او پرداخت بلکه در ایجاد رابطه دوستانه با شاه اسماعیل نیز پیشگام گردید. در مورد ازبکان نیز باید توجه داشت در ۹۰۷ ه. که شاه اسماعیل به تخت پادشاهی نشست هنوز شیبک خان به قدرت نرسیده بود. سلطان حسین میرزا بایقراي تیموری تا ۹۱۱ ه. بر خراسان و ماوراءالنهر حکومت می‌کرد. شیبک خان پس از مرگ او و با اختلافی که بین بازماندگان او روی داد در ۹۱۳ ه. بر هرات و خراسان استیلا یافت. این نظر نیز که استقلال مذهبی، استقلال سیاسی را تأمین کرد، و یا استقلال سیاسی مستلزم داشتن استقلال مذهبی بود از قدرت لازم برخوردار نیست. هریک از آن‌ها، همانگونه که گفته شد، پشتیبان هم بودند و در یکدیگر تأثیر متقابل و مثبت داشتند ولی لازمه یکدیگر نبودند. اگر شاه اسماعیل پس از شاه اسماعیل پس از پیروزیهایش مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور اعلام نمی‌کرد و مانند هر فاتحی به تخت پادشاهی ایران می‌نشست، ایران همان استقلالی را که اوضاع اعلام استقلال مذهبی به دست آورد، دارا می‌شد. در عصر شاه اسماعیل دولتهای عثمانی، مصر، علاءالدوله ذوالقدر و تیموریان در خراسان، هیچ یک استقلال مذهبی در دنیای اسلام نداشتند. همه آنها سنی و دارای مذهب واحد بودند ولی استقلال سیاسی داشتند. باید توجه داشت اختلاف مذهبی تنها عامل بروز جنگ در میان دو کشور یا دو قوم نیست. قبول است، اختلاف مذهبی، بویژه در آغاز در پیش گرفتن یک آیین تازه مذهبی و آن هم در شرایط ویژه قرن دهم هجری، نه تنها از عوامل اصلی بلکه عموماً تنها عامل بروز اختلاف و جنگ میان دو کشور بود. ولی هجوم دولتها به یکدیگر عموماً با هدف تصرف اراضی و مقاصد غیر از عامل مذهب صورت می‌گیرد. دولت سنی عثمانی نه تنها با دولت شیعه ایران جنگید، بلکه با دولت سنی هم مذهب خود نیز جنگ کرد. (پارسا دوست، ۱۳۷۵، ص ۷۱۲) دکتر "شریعتی" نیز با بیانی دیگر تشیع را بهانه ای بیش برای بازتولید مناسبات قدرت نمی‌داند و شاید از همین روست که تشیع صفوی و اصراروی بر کاربرد این لفظ دغدغه‌وی می‌شود از نگاه شریعتی، نهضت صفویه (قبل از تشکیل حکومت صفویه) نهضتی است شیعی که بر اساس اصول و مبانی بسیار مترقی و انسانی بنا گردیده است اما از آنجا که آنهم مسائل طبقاتی جامعه خود را در زیربنای ایدئولوژیکی نهضت و در رو بنای عملی مبارزات خود مطرح نکرد از اینرو پس از تغییر ظاهری نظام پیشین، رهبری نهضت در نظام جدید، به دست همان طبقه حاکم پیشین افتاد و روابط طبقاتی قدیم که رو بنای جامعه بود و دگرگونی آن، هدف عمده نهضت حزب شیعه، کماکان تغییر نکرد که بدتر از سابق هم شد. در این میان، تنها چیزی که تغییر یافت "مرجع محبت" طبقه حاکم بود. بدین معنی

که در نظام پیشین، طبقه حاکم، "محبت خلفا" را در دل داشت ولی بعد از این نهضت ناقص، "محبت اهل بیت" را در دل گرفت. بالا فاصله بعد از رحلت پیامبر اسلام "تسنن محمدی" به سرعت به "تسنن اموی" تغییر ماهیت داده به صورت "مذهب دولتی" درآمد. از آن به بعد "تشیع علوی" بود که نهضت اصیل محمدی را بهمان شکل اسلام مردمی آن ادامه داد تا اینکه بالاخره خودش هم بعد از تشکیل حکومت صفویه به صورت "تشیع صفوی" درآمد از "کوخ مردم کنده شد و" به کاخ سلطان چسبید و همانند "تسنن اموی" که بر کاخ خلیفه تکیه داشت به کاخ سلطان تکیه زد و این شد که "تسنن اموی" و تشیع صفوی ماهیت واحدی پیدا کردند: یکی خلافت آنها را توجیه کرد و دیگری سلطنت آنها را. یکی محبت خلفا را ترویج کرد و دیگری محبت اهل بیت را. تنها چیزی که در هر دو مشترک بود "استثمار، استعمار و استبداد" مردم بود با دو نام مختلف. "تسنن اموی" زیر بنای حکومت عثمانی قرار گرفت و "تشیع صفوی" هم زیر

بنای حکومت صفویه واز آنجایی که رهبران نهضت، مالکیت را مطرح نکردند از این رو طبقه حاکم نظام کهنه، با جان و دل تشیع و محبت علی و دیگر اهل بیت را قبول کردند تا از این طریق در نظام جدید دوباره مالکیت ها را در دست داشته باشند. طبقه حاکم وقتی که می بیند، نقطه ثقل نهضت جدید، فقط انقلاب درونی و ذهنی است نه انقلاب برونی و عینی، بالا فاصله اسم و محبت خود را عوض می کند و اسم و محبت مورد ادعای نهضت را به خود می گیرد تا روابط طبقاتی پستی خود را ادامه دهد. با پیروزی آنچنانی این نهضت شیعی بود که مرحله انتقالی تشیع علوی به تشیع صفوی آغاز شد، جایی که تشیع این همه در میان توده مردم نفوذ دارد و می تواند بهترین وسیله حفظ منافع طبقاتی طبقه حاکم باشد و درجائیکه رهبران مزاحم نهضت جدید، فقط تغییر مرجع محبت طبقه حاکم را می خواهند چه مرضی دارند به جای آن مذهب دیگری را برای خود اختیار کنند که در میان مردم، منفور است و مطرود و وابستگی آن به کاخ خلیفه آفتابی شده است و قطبی. این چنین می شود که طبقه حاکم، تشیع مردم را از دستشان می گیرد و بر خود می چسباند تا از برکت آن مانند نظام سابق، خود مردم را بهتر و بیشتر بدو شد (شریعتی ۱۳۵۷، ص ۱۴۴)

سوء اثرات مذهب شیعه صفوی:

اما در بررسی آثار سوء اعلام رسمی مذهب تشیع در ایران توسط شاه اسماعیل می توان به مواردی چند اشاره کرد:
۱- **نفاق مذهبی:** شاه اسماعیل با اتخاذ سیاست مذهبی درباره وادار کردن ایرانیان به قبول مذهب شیعه، نفاق مذهبی را به گونه ای کم سابقه در جامعه ایران شدت بخشید. دشمنی کینه توزانه شاه اسماعیل با سنیان موجب گردید قزلباشان، افزون بر احساس شخصی، به منظور ابراز علاقه و اعتقاد خود به مرشد کامل در کینه توزی نسبت به سنیان افراط نمایند کما اینکه در این میان تبریانی به عنوان اهرم فشار و عاملان مسلط سازی جو اختناق مذهبی در کشور عمل نمایان. بدین ترتیب کوشش شاه اسماعیل برای شیعی کردن تمام مردم ایران، مانند بسیاری از اقداماتی که با زور و تهدید انجام گرفت کم نتیجه بود.

۲- **ایجاد دشمنی دیرپای با همسایگان سنی:** مذهب به عنوان عاملی که مرزهای ملی را در می نوردد و فراتر از آن می رود، اعزام مسیونرهای مذهبی مسیحیت از طرف پاپ و کشورهای مسیحی اروپا به کشورهای آسیا، آفریقا و سپس آمریکا نشانه ای از چنین برداشتی است. شاه اسماعیل نیز با اعزام خلیفه به ولایتهای عثمانی و شام و تبلیغ مذهب شیعه و تحریک شیعیان آن ولایتها به ضدیت با زمامداران سنی به دخالت در امور داخلی آنها پرداخت و زمامداران آنها را نگران قدرت خود ساخت. کما اینکه شاه اسماعیل به این عمل بسنده نکرد و با دشنام دادن به مقدسات مذهبی سنیان و کشتن سنیانی که حاضر به توهین به مقدسات مذهبی خود نبودند خشم و کینه سنیان دنیای اسلام را برانگیخت. لذا شاه اسماعیل با اعلام مذهب رسمی شیعه و در پیش گرفتن سیاست تعصب آمیز مذهبی، جهان اسلام را دو پاره کرد و هر پاره آن را کینه توزانه در مقابل دیگری قرار داد.

۳- **تضعیف شیعه در آسیای صغیر:** سیاست مذهبی شاه اسماعیل در وادار کردن سنیان به تغییر مذهب خود و کشتن معتقدان آن مذهب، موجب ورود فشارهای مضاعف مذهبی و سیاسی بر شیعیان عثمانی گردید. با آنکه شاه اسماعیل بعد از جنگ چالدران خشونت های مذهبی خود را تعدیل کرد، شاهان عثمانی همچنان به سیاست ضد تشیع خود ادامه دادند و گروه های زیادی از آنان را کشتند. به گونه ای که موجب کاهش فوق العاده شیعیان در عثمانی و تضعیف شیعه در آن کشور گردید. (پارسا دوست، ۱۳۷۵، ص ۷۲۸)

نتیجه:

در این مقاله سعی شد تا با نگاهی اجمالی به تاریخ رسمی شدن مذهب شیعه در ایران علل و عوامل این امر را جستجو نماید، عللی که در مجموع می توان آن را در یک جمله خلاصه نمود: " ایجاد تمرکز قدرت ایرانی در مقابل حکومت عثمانی ". بدین ترتیب در این دوران است شیعه بعنوان یک مذهب که بر اساس دفاع از خاندان علوی بنا گردیده مورد تحریف قرار می گیرد و این بار در مقام دفاع از خاندان صفوی بر می آید. از این رو بدون شک اگر شریعتی این چنین بی پروا تفکیک میان این دو نوع از تشیع را مطرح می کند، نباید بر او خرده گرفت که بیانش نوعی فرقه سازی در مذهب تشیع است، بلکه دغدغه او بسیاری از روشنفکران همزمانش که این عبارت را به کار می بندند، نمایش فریبی تاریخی است که بر مردم این سرزمین روا گردیده. فریبی که هنوز بسیاری از ما آن را باور نداریم و هربار با نوای "شهد ان علی ولی الله" در اذنانمان یاد و خاطره مردی را زنده می داریم که شیعه بودنمان را مدیون او می دانیم/

کتابشناسی:

- ۱- آقاجری، هاشم، "کنش دین و دولت در عصر صفوی"، ۱۳۷۸، تهران، چاپ اول، مرکز بازشناسی اسلام و ایران
- ۲- سیوری، راجر، "ایران در عصر صفوی"، ترجمه احمد صبا، ۱۳۷۴، تهران، چاپ دوم، کتاب تهران
- ۳- پارسادوست، منوچهر، "شاه اسماعیل اول"، ۱۳۷۵، تهران، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار
- ۴- لکهارت، لارنس، "انقراض سلسله صفویه"، ۱۳۴۴، تهران، چاپ اول، بنگاه نشر و ترجمه کتاب
- ۵- گری، چارلز، "سفرنامه ونیزیان در ایران"، ۱۳۶۸، تهران، چاپ سوم، انتشارات یزدان
- ۶- کاظم زاده ایرانشهر، "مقدمه سلسله النصب صفویه"، ۱۳۴۳، برلین، چاپ اول
- ۷- شریعتی، علی، "شیعه"، ۱۳۵۷، چاپ اول، دفتر تدوین و نشر آثار شهید شریعتی در اروپا